

استثنائات حقوقی ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌الملل

محمد مهدی یاقوتی^۱

چکیده: صلح از قدیمی‌ترین آرمان‌های بشری است و به دلیل آن که همیشه در معرض تهدید و مخاطره قرار داشته، همواره انسان‌ها چه از نظر تئوری و چه در عمل در تلاش برای چاره‌جویی به منظور برقراری، حفظ و تعالی آن بوده‌اند. با این وجود و به‌رغم مطلوبیت صلح، جامعه بشری در ۳۵۰۰ سال تاریخ مدون خود، تنها ۲۰۵ سال را در صلح و آرامش به سر برده است. با این وجود و در حالی که حافظه تاریخی بشر متألم از زخم‌های به جا مانده از جنگ و خونریزی است، همواره تلاش‌هایی برای محدود کردن استفاده از نیروهای نظامی و توسل به زور در روابط ملل مختلف در جریان بوده است که همت خود را بر دستیابی به صلحی پایدار و ماندگار که از آرمان‌های بشری است گماشته‌اند. این مهم حاصل نمی‌شود مگر با اقدام به مهار قانونی بازیگرانی که در پی حصول به منافعشان خود را محق به پایمال حقوق سایرین می‌دانند. چون اخلاق از تأمین صلح بین‌المللی عاجز ماند، حقوق بین‌الملل به امید تحقق بخشیدن به این هدف به وجود آمد. عدم توانایی جامعه ملل در ممانعت از بروز جنگ جهانی دوم باعث گردید سامانه جدیدی برای تأمین امنیت بین‌الملل تدبیر گردد و منشور ملل متحد در اولین عبارت از مقدمه خود هدف اولیه‌اش را "محفوظ نگه داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ" اعلام نماید. قاعده منع توسل به زور در منشور ملل متحد هرگونه اقدام زورمدارانه در مناسبات بین‌المللی را شامل می‌شود. در این پژوهش ضمن بررسی تحولات حقوقی در این زمینه، استثنائات وارد بر این قاعده حقوقی را بررسی خواهیم کرد.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، توسل به زور، حقوق بین‌الملل، جنگ عادلانه، جنگ پیش‌گیرانه.

۱. آقای محمد مهدی یاقوتی، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران yaghootip@gmail.com

مقدمه

در نظام کنونی حاکم بر جامعه بین‌المللی، صورت یافته از دولت - ملت‌ها، کشورها برای تنظیم روابط خود با سایرین و همچنین ممانعت از وقوع هرج و مرج و نزاع و فراهم آوردن شرایط مساعد برای حصول حداکثری منافع ملی‌شان، دست به تدوین و تصویب اصول و مقررات حقوقی بین‌المللی زدند که از جمله آن‌ها، قواعد مربوط به حدود توسل به قوه قهریه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در مقابل سایر دولت‌هاست. تا قبل از جنگ جهانی اول، توسل به زور تحریم نشده بود بلکه تنها محدودیتی که تا آن تاریخ وجود داشت، لزوم پایبندی به اصول جنگ عادلانه بود. با تشکیل جامعه ملل و به موجب میثاق ملل متحد، محدودیت‌هایی برای اقدام به جنگ ایجاد شد ولی باز هم به طور کلی تحریم نگردید. به رغم چنین توافقات عامی بر سر تحدید توسل به زور، همچنان بر سر حدود آن، اتفاق نظر وجود ندارد. مقاله حاضر ابعاد موضوع و اشکال توسل به زور را مطالعه می‌نماید.

از آنجا که در تعاریف، حقوق بین‌الملل مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور در نظر گرفته شده که بر روابط بین دولت‌ها حاکم است، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که چرا باید از این قواعد پیروی کرد؟ چه نیرویی پشتیبان آن است و چه جاذبه‌ای ما را به اجرای قواعد آن وادار می‌سازد؟ این نیرو و جاذبه پنهانی را مبنای حقوقی می‌نامند (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۵). به عبارت دیگر، مبنای حقوق بین‌الملل، پایه و اساس قواعد حقوقی است که آن‌ها را به صورت مشروع و قانونی در می‌آورد تا بتوان در روابط بین‌المللی، حالت اجبارکننده به آن‌ها بخشید. البته باید در نظر داشت که بر خلاف حقوق داخلی کشورها که الزام‌آوری خود را از حاکمیت دولت و سازمان حکومتی کسب می‌کنند، مبنای حقوق بین‌الملل، رضایت و اراده خود کشورهاست.^۱

یکی از مهم‌ترین عوامل بروز کشمکش‌های بین‌المللی منافع ملی کشورهاست و اصولاً نزاحم میان منافع مختلف کشورها با یکدیگر می‌تواند منجر به کشمکش و درگیری و نزاع شود. در این باره برخی معتقدند که همواره دولت‌ها در بعضی از جنبه‌های منافع ملی با هم ناسازگارند و سود یکی به معنای زیان، یا حداقل، محرومیت دیگری است که این خود به معنای وجود حالت منازعه بالقوه دائمی است. هالستی^۲ معتقد است که طرف‌های یک اختلاف بین‌المللی می‌کوشند که به برخی هدف‌ها مانند سرزمین، امنیت، جمعیت، حیثیت، دسترسی به بازار، تشکیل اتحاد، بر هم زدن وضع

۱. در این مورد، نظریات مختلفی مطرح شده که مدعای فوق‌الذکر، پذیرفته شده‌ترین آن‌هاست.

موجود، سرنگون کردن دولت متخاصم و بسیاری موارد دیگر نایل آیند؛ در تلاش برای دستیابی به این اهداف یا دفاع از آنها است که در تعارض با منافع و اهداف سایرین قرار می‌گیرند (هالستی، ۱۳۷۳: ۶۹۲) و چون اخلاق از تأمین صلح بین‌المللی عاجز ماند، حقوق بین‌الملل به امید تحقق بخشیدن به این هدف به وجود آمد.

"توسل به زور"^۱ مفهومی فراگیرتر از "جنگ"^۲ داشته و نسبت به مفهوم "مداخله"^۳، حیطه محدودتری را شامل می‌شود. در فرهنگ روابط بین‌الملل و در تعریف مفهوم جنگ آمده است: "جنگ عبارت است از تخاصم بین دولت‌ها یا تخاصم در درون یک دولت و سرزمین که به وسیله نیروهای مسلح انجام می‌پذیرد" (عمیدزنجانی، ۱۳۷۶: ۳۴۷). در این تعریف، برای تحقق جنگ، صرفاً تخاصم مسلحانه به عنوان شرط ذکر شده و طرف‌های درگیر در جنگ را هم دولت‌ها فرض نموده و هم امکان درگیر شدن گروه‌های داخلی را در نظر داشته است. فلیکس اوپنهایم^۴ جنگ را عبارت از جدل بین دو دولت از طریق قوای نظامی، با هدف تفوق و غلبه بر دیگری و اعمال شرایط دلخواه طرف پیروز می‌داند (مسائلی و ارفعی، ۱۳۷۱: ۴). با دقت در این تعریف می‌توان دریافت که از نظر اوپنهایم سه شرط اساسی برای وقوع شرایط جنگی لازم است: ۱. تخاصم مسلحانه انجام شود؛ ۲. طرف‌های تخاصم دو دولت مستقل باشند؛ ۳. غرض از تخاصم مسلحانه، اعمال شرایط دلخواه طرف پیروز باشد. با توجه به تعدد و تنوع تعاریف از جنگ و مشخصه‌های متباین مد نظر آنها باید اذعان داشت که بسیار مشکل و شاید هم غیرمحمتمل باشد که بتوان تعریفی آنچنان جامع و مانع ارائه داد که دربرگیرنده تمام مؤلفه‌های معرف، برای تشریح و تشخیص اوضاع و احوال مختلف و محل اتفاق کلیه صاحب‌نظران باشد. این مسئله از آن جهت اهمیت می‌یابد که برقراری حالت جنگی، آثار حقوقی خاصی را به دنبال دارد و بر اثر به‌وجود آمدن حالت جنگی، حقوق زمان جنگ همچون محدودیت‌های خاص در امکان استفاده از اشکال مختلف توسل به قوه قهریه، مسئله بی‌طرفی دولت‌های ثالث، لغو و یا تعلیق مناسبات مالی و پولی میان دولت‌های متخاصم و... جایگزین حقوق حاکم در زمان صلح یا شرایط عادی می‌گردد.

در دایره‌المعارف حقوق بین‌الملل عمومی، برای تعریف و تعیین حدود مفهوم مداخله چنین آمده است: "مداخله آن است که کشوری در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر، به منظور وادار کردن آن کشور به رفتاری خاص، نفوذ کند و بدان وسیله به او

-
1. Use of Force
 2. War
 3. Intervention
 4. Felix Oppenheim

فشار وارد آورده و اراده حاکم کشور محل مداخله را نقض نماید" (صفائی، ۱۳۶۷: ۹). بر این اساس، در شرح عناصر تشکیل‌دهنده مفهوم مداخله از نظر حقوق بین‌الملل، چهار شرط لازم را می‌توان برشمرد: ۱. اعمال نفوذ در امور داخلی و خارجی کشوری دیگر؛ ۲. کشوری که در امور آن مداخله می‌شود باید یک کشور مستقل باشد؛ ۳. وجود و اعمال اجبار؛^۱ ۴. هدف از مداخله باید تحمیل اراده مداخله‌کننده باشد. بدین ترتیب، مداخله از وساطت و میانجی‌گری و امثال آن‌ها متمایز شده و جنبه سیاسی آن نیز مد نظر قرار می‌گیرد.

از آنجا که واژه جنگ در منشور ملل متحد، به عنوان یکی از متون اصلی مقبول و محل استناد در حقوق بین‌المللی، مورد توجه جدی بوده و مطابق با آن، ضمانت اجرایی منویات ملل متحد که منعکس در منشور می‌باشد، تصمیمات و اقدامات شورای امنیت است، "جنگ" نیازمند وضوح و ارائه تعریفی تکنیکی و دقیق است که این که ضعف در این مورد تاکنون موجبات عدم اتفاق نظر در مورد آن و سوءاستفاده از آن را فراهم آورده و بعضی دولت‌ها با انکار وقوع جنگ، از تن دادن به ملزومات حقوقی آن سر باز زده، روابط خصمانه و مسلحانه خود را تحت عناوین دیگری که بعضاً حتی ظاهری خیرخواهانه هم دارند پیگیری می‌کنند. با کاربرد چنین تفسیر موسّعی از جنگ، ترجیح داده شد تا مفهوم "توسل به زور" جایگزین آن گردد؛ لکن درباره توسل به زور هم ابهاماتی وجود دارد: آیا این عنوان صرفاً شامل نیروهای مسلح است و یا انواع اعمال و روش‌های غیرمسلحانه را هم شامل می‌شود؟ این سخنان بدین معناست که توسل به زور، در معنای حداقلی خود، هرگونه کاربرد نیروی مسلح در روابط بین‌الملل را در بطن خود داراست، خواه مفهوم حقوقی جنگ به طور تام و تمام تحقق بیابد یا نه؛ از طرف دیگر باید توجه داشت که این مفهوم، صرفاً مداخلات زورمدارانه مسلحانه، اعم از اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و مانند آن‌ها را شامل می‌شود و نه مداخلات غیرزورمدارانه، چه مستقیم و چه غیرمستقیم را؛ اگرچه باید پذیرفت که وجوه مختلف قدرت، اعم از سخت و نرم، به طور روزافزونی قابلیت جایگزین شدن می‌یابند که این امر توسعه مفاهیم قدیمی تر و گسترش درک بازیگران بین‌المللی از اتفاقات را در پی دارد.

تاریخ توسل به زور

عصر باستان، دوران جنگ‌های وحشیانه، و اصل ابتدایی و قاعده اساسی در آن اقدام به جنگ بود، تا جایی که قراردادهای صلح در آن زمان تنها برای مدت زمان محدودی

۱. Coercion: دیوان بین‌المللی دادگستری، اجبار را از عناصر اصلی مداخله به‌شمار آورده است.

منعقد می‌گردید و هر از چندگاهی احتیاج به تمدید یا انعقاد با شرایط جدید داشت. تنها نظریه‌ای که توانست، به‌خصوص در قرون وسطی، توسل بی‌قید و شرط به زور را تا اندازه‌ای محدود کند، نظریه جنگ عادلانه یا مشروع بود که در آن زمان، اساساً دارای ریشه‌های مذهبی و ناشی از تفوق تفکرات نشأت‌گرفته از مکتب مدرسی محسوب می‌گردید. با عبور از قرون وسطی و ورود به عصر مدرن، در اواخر قرن هفدهم و به دنبال ظهور دولت‌مملت‌های سرزمینی مبتنی بر ملیت و محدود به حوزه جغرافیایی خاص، اگرچه دیگر صلح به عنوان حالت پیش‌فرض روابط بین‌دولت‌ها شناخته می‌شود ولی باز هم هر دولتی صرفاً به دلیل داشتن توانایی، مجاز بود که مبادرت به جنگ نماید. در قرن نوزدهم رفتار عمومی کشورها بسیار نامشخص و مبهم بود؛ در این دوران اقدام به جنگ بر هیچ‌گونه توجیهی مبتنی نبود و صلاحیت مبادرت به آن کاملاً ارادی بود. بنابراین، تا اواخر قرن نوزدهم، حقوق بین‌المللی حاکم که شاید بتوان گفت بیشتر بر عرف و تصمیم قدرت‌های بزرگ مبتنی بود، هیچ‌گونه محدودیتی را برای توسل به زور در نظر نمی‌داشت و فقط کشورها را موظف به رعایت پاره‌ای از تشریفات می‌کرد. نکته مهم در این محدوده زمانی این بود که عملاً کشورها برای احراز تجاوز و اقدام به دفاع مشروع در مقابل آن، هم نقش قاضی را بر عهده داشتند و هم نقش مجری حکم را؛ بدین ترتیب هر کدام از کشورها مجاز بودند که باتوجه به فقدان مرجعی برای تشخیص وقوع تجاوز و هرگونه الزامی برای اولویت بخشیدن به راه‌های مسالمت‌آمیز برای حل و فصل اختلافات، توسل به زور را برپایه ارزیابی خودشان از اعمال سایر کشورها تجویز یا از آن احتراز کنند. در اواخر قرن نوزدهم، تغییرات مهمی در نوع نگرش به توسل به زور و ضمانت اجرایی حفظ امنیت کشورها به وجود آمد، به طوری که هوگو گروسیوس^۱ حقوقدان بلندآوازه هلندی، تنها مبادرت به جنگ عادلانه را مجاز می‌دانست. به نظر وی، جنگ زمانی مشروع به حساب می‌آید که پاسخ به یک بی‌عدالتی باشد و آن عبارت است از هنگامی که به حقوق بنیادینی که حقوق طبیعی برای کشورهای حاکم به رسمیت شناخته - حق برابری، حق استقلال، حق تجارت بین‌المللی و... - لطمه فاحشی وارد آید. او اعمال مجازات، یعنی جنگ و یا به عبارت دیگر دفاع، علیه عامل نقض حقوق بنیادین را عکس‌العمل طبیعی و مجاز کشورها می‌شمرد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۰: ۱۲۹-۱۲۸). در همین سال‌ها بود که کنفرانس‌های صلح لاهه، نقش مهمی در مورد منع توسل به زور و تحریم جنگ ایفا نمودند.

میثاق جامعه ملل در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹، در کنفرانس صلح ورسای و برای جلوگیری از بروز جنگی دیگر تصویب شد. از زمان تصویب میثاق جامعه ملل و به دنبال آن، معاهدات لوکارنو و به‌ویژه میثاق بریان-کلوگ، حقوق موضوعه به سمت ممنوعیت و لاقفل محدودیت توسل به زور متمایل شد. در این توافق‌نامه بین‌المللی تلاش شده بود تا ضوابطی برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات و تحدید حق توسل به زور ایجاد شود. به‌عبارت دیگر، جنگ از منظر میثاق، آخرین راه‌حل منازعات بین‌المللی به‌شمار می‌رفت. براساس ماده ۱۰ میثاق: "اعضای جامعه ملل مکلف شده‌اند به تمامیت ارضی و استقلال موجود یکدیگر احترام گذارده، در قبال هرگونه تجاوز، مدافع یکدیگر باشند". با در نظر گرفتن بندهای مختلف میثاق جامعه ملل،^۱ می‌توان جنگ‌های مشروع از نگاه جامعه ملل را این‌گونه دسته‌بندی نمود:

۱. جنگ در پایان یک مهلت سه ماهه، پس از تصمیم دآوری یا قضایی و یا پس از گذشت شش ماه از گزارش شورا؛

۲. جنگ علیه کشوری که تصمیم دآوری یا قضایی و یا گزارش شورا را نپذیرد و یا اجرا نکند؛

۳. جنگ در حالی که گزارش شورا به اتفاق آرا مورد تصویب قرار نگیرد (در چنین شرایطی، اعضای جامعه حق داشتند به هر طریق صلاح بدانند، حق و عدالت را مستقر نمایند).

باتوجه به موارد فوق و همچنین جنگ‌هایی که مطابق اصول کلی حقوق بین‌الملل مشروع محسوب می‌شدند، می‌توان مدعی شد که میثاق جامعه ملل نه‌تنها جنگ را در حقوق بین‌الملل تحریم نکرده بود، بلکه آن را در مقام نهادی اصیل شناسایی می‌نمود. با همه این احوال، جنگ توسط میثاق، دارای حدّ و حدود مشخصی گردید.

عدم توانایی جامعه ملل در جلوگیری از بروز جنگ جهانی دوم موجب شد تا کشورهای بزرگ قبل از خاتمه جنگ، طرح تأسیس سازمان جدیدی را پی‌ریزی نمایند که قدرت و توان کافی جهت حفظ و حراست صلح و امنیت بین‌المللی و جلوگیری از وقوع جنگ خانمان‌سوز بین‌المللی دیگری را داشته باشد. در سایه نزدیکی و تفاهمی که بعد از جنگ جهانی دوم بین قدرت‌های پیروز غربی و اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد، سیستم جدیدی برای تأمین امنیت بین‌المللی پی‌ریزی گردید و مسئله تحریم توسل به زور، از سال ۱۹۴۵ به بعد، مکرراً مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. منشور ملل متحد در اولین عبارت از مقدمه خود، هدف اولیه وضع و تدوین منشور را "محفوظ نگهداشتن

۱. ماده ۱۲ بند ۱، ماده ۱۵ بند ۶، ماده ۱۵ بند ۷، ...

نسل‌های آینده از بلای جنگ" تصریح کرده است. قاعده منع توسل به زور در منشور ملل متحد، هرگونه اقدام زورمدارانه^۱ در مناسبات بین‌المللی را دربر می‌گیرد (ضیائی‌بیگدلی، ۱۳۸۰: ۱۵). البته نظر به اینکه سیستم امنیت دسته جمعی که بر طبق فصل هفتم منشور در نظر گرفته شده بود به شکست نسبی انجامید (ارتش شورای امنیت هرگز تشکیل نگردید) مجدداً دولت‌ها به اعمال حق عکس‌العمل انفرادی در برابر اعمال نامشروع در قالب‌های مجزا یا تحت عنوان اتحادهای مختلف نظامی روی آوردند و حتی خود شورای امنیت هم به سمت واگذاری موقت اختیارات خود به نهاد یا کشور خاص حرکت نمود.

استثنائات اصل عدم مشروعیت توسل به زور

براساس بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد "کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد خودداری خواهند کرد". این اصل بعد از منشور نیز مکرراً مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. با این وجود و به‌رغم پذیرش ممنوعیت توسل به زور و تحریم جنگ، حقوق بین‌الملل در مواردی استفاده از زور و مبادرت به جنگ را مشروع و قانونی دانسته است؛ اگرچه باید به این نکته هم توجه داشت که در حقوق بین‌الملل معاصر تلاش شده است تا استفاده از زور به مواردی محدود گردد که در آن‌ها طرف مقابل قبلاً متوسل به زور شده باشد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۷۵۳).

جنگ عادلانه^۲

تلاش برای توجیه جنگ در مجموعه‌ای خاص از شرایط، ریشه در قرن چهاردهم میلادی و به‌ویژه در اخلاق مسیحی دارد. سنت آگوستین قدیس را معمولاً نخستین مبلغ اصلی این آموزه می‌دانند. تعریف جنگ عادلانه به شکل ادواری تغییر کرده است اما هدف عام آن کماکان واحد است: توجیه حقوقی و اخلاقی برخی جنگ‌ها، محکوم‌ساختن منازعاتی که با ویژگی‌های ضروری و شاخص جنگ عادلانه همخوانی ندارند و اعمال محدودیت در هدایت جنگ در عمل. گروسیوس چهار شرط برای امکان اطلاق صفت عادلانه به یک جنگ را چنین ذکر می‌کند: الف) دفاع از خود؛ ب) اعمال

۱. جنگ، تهدید به جنگ، اقدامات مقابله به مثل، محاصره دریایی و یا هر شکل دیگر سوءاستفاده از تسهیلات.

حقوق، ج) جبران خسارت برای صدمات، د) تنبیه خطاکار. واقع‌گرایان سیاسی از مدت‌ها پیش متذکر خطرات ناشی از کاربرد گونه‌های مختلف این آموزه در عرصه سیاست جهانی بوده‌اند. در واقع می‌توان ادعا کرد که افول آموزه جنگ عادلانه در سده بیستم، بویژه در عصر هسته‌ای که مفهوم بازدارندگی متکی بر تهدید به قتل عام افراد بیگناه است، در پیوند با تحولات فنی ایجاد شده در جنگ است که حداقل باعث مبهم‌شدن و در نهایت باعث امحای تمایزات سنتی میان نیروهای نظامی و غیرنظامی می‌شوند (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۴۳۴). با این وجود، اندیشمندان طرفدار جنگ عادلانه معتقدند که صرف‌نظر از میزان ناسازگاری فعالیت‌های ما با یک مدل اخلاقی آرمانی، هنوز هم بهتر است بگذاریم فناوری تسلیحات پیشرفته و استراتژی نظامی، براساس دیالکتیک خاص خودشان به پیش روند. نکات کلی مورد اتفاق این دست از متفکرین را می‌توان چنین خلاصه کرد: الف) نظر به فقدان نهادهای بین‌المللی مؤثر برای حفظ صلح، نمی‌توان حق اخلاقی دولت‌ها برای توسل به جنگ تحت شرایط معین را انکار کرد، ب) هرچند جنگ تهاجمی دیگر نزد دولت‌ها وسیله مشروعی برای دفاع از حقوق مورد تجاوزشان نمی‌باشد اما توسل به جنگ تدافعی هنوز هم حق دولت‌هاست، ج) فناوری جدید نباید موجب آن شود که تمایز سنتی میان نیروهای نظامی و غیرنظامیان را حتی در جنگ‌های استراتژیک نادیده بگیریم، د) نظریه‌پردازان جنگ عادلانه به هیچ عنوان توجیه وسیله توسط هدف را نمی‌پذیرند و معتقدند حتی اگر دولتی حق توسل به جنگ^۱ را داشته باشد، همواره باید قوانین مربوط به جنگ^۲ را رعایت کند، ه) رهبران سیاسی موظفند از آمادگی عملی برخوردار باشند تا در صورت شکست بازدارندگی، به جنگ به گونه‌ای محدود و تمایزگذار و نه همه‌جانبه، مبادرت ورزند، ز) نظریه‌پردازان جنگ عادلانه اصرار می‌ورزند که سلاح‌های هسته‌ای ذاتاً زیان‌بار نیستند (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۸۸: ۳۲۶-۳۲۴).

جنگ پیش‌گیرانه^۳

جنگ پیش‌گیرانه تصمیم عمدی به آغاز خشونت نظامی است، برای این که آغازکننده جنگ تصور می‌کند از لحاظ توانایی بر دشمن برتری دارد. افزون بر این، معتقد است که این عدم توازن مساعد، موقت و گذرا است و این که اگر او در به‌کارگیری زور تأخیر

-
1. Ius ad bellum
 2. Ius in bello
 3. Preventive War

کند، دشمن او ممکن است به سطح او برسد و حتی در آینده، از او پیشی بگیرد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۶۸۰-۶۷۹).

پس در عمل، آغاز جنگ پیش‌گیرانه یک اقدام عمدی مبتنی بر اندیشه قبلی براساس برداشت از برتری موقت خود است. جنگ پیش‌گیرانه تصمیم‌گیرندگان اصلی را در موقعیت دشوار مجبور بودن به اعمال ضربه اول قرار می‌دهد. باید به این نکته توجه داشت که در حالت کلی، جنگ پیش‌گیرانه متضمن استفاده از توانایی نظامی یک کنش‌گر به شکل تهاجمی است و نه تدافعی. جنگ پیش‌گیرانه مضمول محدودیت‌های جدی است. باتوجه به تعریف فوق، می‌توان تصریح کرد که جنگ پیش‌گیرانه در مفهوم وسیع کلمه و مطابق منشور ملل متحد و وفق مفاهیم جاری حقوق بین‌الملل معاصر، مسلماً غیرقانونی است.

دفاع پیش‌دستانه یا بازدارنده^۱

پیش‌دستی زمانی اتفاق می‌افتد که کنش‌گری خود را به شیوه اقدامی متعهد کند که شاید به شدت تحت تأثیر پیش‌بینی آن چیزی قرار گیرد که کنش‌گر دیگر قصد انجام آن را دارد. پیش‌دستی به طور گسترده در حوزه مطالعات استراتژیک اعمال شده است که پیش‌بینی می‌کند یک کنش‌گر ممکن است از رهگذر اعمال ضربه اول به دشمن فرضی خود، مانع از وقوع حمله گسترده او شود. نظیر همه وضعیت‌های تصمیم‌گیری، پیش‌دستی بر اطلاعات معتبر درباره توانمندی‌های دشمن و ارزیابی هوشمندانه از مقاصد آن مبتنی است و برداشت غلط از توانایی‌ها یا مقاصد دشمن، یا هر دو، می‌تواند زیان‌بار باشد.

مطابق این اصل، هنگامی که کشوری اطمینان قطعی پیدا کرد که کشور دیگری به زودی به او حمله نظامی خواهد کرد، چنانچه توسل به زور برای دفاع از خود در برابر آن خطر، ضرورت داشته باشد و راه دیگری برای دفع خطر نتوان متصور شد و خطر فوری بوده به طوری که فرصتی برای تأمل و چاره‌اندیشی نباشد و عمل توسل به زور در مقام دفاع، معقول و متناسب با خطری باشد که قریب‌الوقوع است، کاربرد زور مجاز می‌باشد. در اینجا چند سؤال مهم قابل طرح است: چگونه شرایط فوریت،^۲ ضرورت^۳ و تناسب^۴ معین می‌شود و اساساً مرجع تشخیص آن‌ها کدام است؟ آیا وقتی کشوری

1. Anticipatory or Pre-emptive Self-defense
2. Immediacy
3. Necessity
4. Proportionality

اطمینان قطعی پیدا کرد که کشور دیگری به او حمله نظامی خواهد کرد، حق خواهد داشت به حمله بازدارنده بپردازد؟ موافقان مشروعیت دفاع پیش‌گیرانه سه دلیل بر حقانیت نظر خود اقامه می‌کنند: الف) دفاع مشروع از خود یک اصل ذاتی است و منشأ آن به‌طور آشکارا در این واقعیت نهفته است که طبیعت، به هر فردی حمایت از خود را واگذار کرده است. در ضمن، منشور ملل متحد هم دفاع از خود را حقی ذاتی دانسته و ماده ۵۱ نمی‌تواند ناسخ‌چنین حقی باشد، چراکه اساساً منشور نمی‌تواند حقوقی را محدود کند که خود، موجد آن‌ها نبوده است (مسائلی و ارفعی، ۱۳۷۱: ۴۹)، ب) در اصل، تحمیل یک حالت انفعالی در برابر یک حمله نظامی قریب‌الوقوع به کشورها، غرض اساسی منشور را که عبارت است از به حداقل رساندن توسل نامشروع به زور در بین دولت‌ها، نقض می‌کند، ج) هم‌مطرازی تهدید به توسل به زور در کنار توسل به زور. رعایت اصل تناسب مستلزم آن است که اقدامات به عمل آمده، هم در کمیت و هم در کیفیت، با اقدام متجاوز و نیز با آنچه که لازمه دفاع و رفع خطر ناشی از اقدام متجاوز است، متناسب باشد به نحوی که به تجاوز خاتمه دهد و این اقدامات نباید بیش از دفع تجاوز باشد. از سوی دیگر ابزار و گستره دفاع نباید نامتناسب با شدت و سنگینی حمله باشد، مخصوصاً وسایل و ادواتی که برای دفاع استفاده می‌شود باید دقیقاً برای پاسخ‌گویی به حمله ضروری باشد. دیوان دادگستری بین‌المللی در اقامه دعوای نیکاراگوئه علیه آمریکا، بر لزوم اجرای این شرایط تأکید کرد. باید به این موضوع دقت مضاعفی نمود که غرض از دفاع، دفع تجاوز و جلوگیری از آن است لذا باید تناسب بین تجاوز انجام‌شده و اقدامات دفاعی رعایت شود؛ از طرف دیگر، اقدامات دفاعی باید به اندازه کافی و وافی باشند که به واسطه انجام عملیات دفاعی، تجاوز به‌طور کامل دفع شود. از آنجا که تناسب به معنای تساوی مادی بین عمل مدافع و خطر متجاوز و تجاوز نیست عمل به اصل لزوم رعایت تناسب، دشوار می‌نماید.

در حالت کلی می‌توان این‌گونه بیان کرد که دفاع پیش‌دستانه در مقایسه با جنگ پیش‌گیرانه از نظر سیاسی توجیه‌پذیرتر، اما جنگ پیش‌گیرانه از نظر نظامی کارآمدتر است.

دفاع از خود^۱ (دفاع مشروع انفرادی)

باتوجه به این که تجاوز، به مفهوم زیرپا گذاشتن حقوق حقه و ابتدایی قربانی است، بنابراین در صورتی که قربانی در مقام دفاع، متوسل به قوه قهریه شود، در استقرار حق

1. Self-defense

کوشیده است. ماده ۵۱ منشور ملل متحد این مسئله را طرح و حدود آن را بیان کرده است:

"در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عمل آورد هیچ‌یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود خواه فردی یا دسته جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضا باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می‌آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت برطبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت".

در واقع مطابق با این بند، منشور نه تنها به یک حق موجود احترام می‌گذارد بلکه آن را برای دولت‌ها تحکیم و تثبیت می‌نماید. باید توجه داشت که این ماده محدودیت‌هایی را در بطن خود دارد، از جمله این که دفاع مشروع فقط باید برای دفع تجاوز باشد و نباید از این حد پا فراتر گذاشته شود.

مسئله قابل بررسی در مورد این ماده از منشور این است که آیا دفاع مشروع را می‌توان تا حدی توسعه داد که عکس‌العمل در مقابل نفوذ تدریجی نیروهای نظامی یا واحدهای داوطلبی که مورد حمایت یک کشور خارجی هستند در خاک کشور دیگر و تجاوز نظامی غیرمستقیم، به معنی سازمان‌دادن گروه‌های مخالف و یاری رساندن و کمک مالی به این گروه‌ها و تشویق و ترغیب آن‌ها در اقداماتی که علیه کشور دیگر انجام می‌دهند یا اغماض نسبت به این‌گونه اقدامات، و دخالت در یک جنگ داخلی را نیز شامل شود یا صرفاً هنگام توسل به زور مؤثری که در یک زمان معین صورت گرفته باشد را در بر می‌گیرد؟ ایالات متحده آمریکا و دولت ویتنام جنوبی، دفاع در برابر نفوذ تدریجی واحدهای ویتنام شمالی و ویت‌کنگ را و رژیم غاصب صهیونیستی، نسبت به تهاجماتش به اردوگاه‌های فلسطینی‌ها در جنوب لبنان به بهانه حمایت فعالانه لبنان از اقدامات تروریست‌ها و گروه‌های چریکی در خاک خود، از چنین تفسیر موسعی از مشروعیت دفاع از خود، سعی بر توجیه اقدامات خود کردند. این توجیهات مورد تأیید جامعه جهانی قرار نگرفته و نمی‌توان نتیجه گرفت که یک قاعده عرفی در زمینه دفاع مشروع شکل گرفته است (حیدری، ۱۳۷۶: ۷۶).

امنیت دسته‌جمعی^۱ (دفاع مشروع جمعی)

طرح مفهوم امنیت دسته‌جمعی تأکیدی است بر این که بهترین راه برای حل معضل امنیت دولت‌ها، خودیاری ملی و موازنه قدرت نیست، بلکه ایجاد تعهدات مشترکی است که از طریق آن هر دولتی متقبل می‌شود در اقدامات مشترک علیه دولت‌هایی که تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دیگران را مورد تهدید قرار می‌دهند، مشارکت کند. این اصل، یک اصل اجماعی است که مطابق با آن، در صورت وقوع حمله مسلحانه یک دولت به سرزمین دولت دیگر، در صورت اعلام رضایت قبلی کشور مورد تجاوز نسبت به کمک سایرین، یا اعلام درخواست صریح نسبت به کمک، سایر کشورها می‌توانند به کمک قربانی تجاوز شتافته، با توسل به زور به دفع تجاوز^۲ بپردازند.

به عبارت دیگر، یک کشور نمی‌تواند نسبت به کشوری که به کشور ثالثی تجاوز کرده است به زور متوسل شود، مگر این که کشور مورد تجاوز این درخواست را بنماید یا رضایت قبلی‌اش را به صورت رسمی اعلام کرده باشد. این دفاع جمعی، مشروط است به عدم دخالت شورای امنیت و می‌تواند تا زمان قطع تجاوز ادامه پیدا کند. البته در این مورد هم مانند سایر موارد، رعایت شروط سه‌گانه فوریت، ضرورت و تناسب الزامی است. حق دفاع مشروع جمعی ممکن است از راه قراردادهای منطقه‌ای بسته شده مطابق مواد ۵۲ تا ۵۴ منشور عملی گردد یا از راه بستن قراردادهای جمعی براساس ماده ۵۱؛ که البته در هر دو حالت، حق دفاع جمعی از خود مشمول محدودیت‌های مندرج در ماده ۵۱ می‌باشد.

استفاده آمریکا از ائتلافی مرکب از ۲۸ دولت علیه عراق در سال ۱۹۹۰، در مقابله با تجاوز به خاک کشور کویت، را برخی دال بر فرا رسیدن عصر امنیت دسته جمعی در روابط بین‌الملل تلقی کردند و بر آن بودند که در دوره پس از جنگ سرد، موانعی که از حصول اهداف سازمان ملل متحد در حوزه صلح و امنیت بین‌الملل جلوگیری می‌کردند، برطرف شده‌اند. اما حمله آمریکا و ناتو به افغانستان و حمله مجدد آمریکا و متحدینش به عراق که موجب سرنگونی طالبان و صدام شد، مناظرات جدیدی را موجب گردید.

1. Collective Security

۲. مفهوم تجاوز، در قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به طریق اجماع، به قرار زیر به تصویب رسید: "تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح به وسیله یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشوری دیگر یا کاربرد آن از دیگر راه‌های مغایر با منشور ملل متحد، به نحوی که در این تعریف آمده است" (ماده ۱).

مداخله بشردوستانه^۱

مداخله بشردوستانه عبارت است از دخالت اجبارآمیز در امور داخلی یک دولت برای حمایت در مقابل تخلفات وسیع از حقوق بشر. به بیان دیگر، مداخله بشردوستانه متضمن استفاده از زور توسط یک دولت، گروهی از دولت‌ها یا یک سازمان بین‌المللی بر اساس بشردوستی با هدف خاص جلوگیری از نقض فاحش حقوق اساسی بشر (چهار حق اساسی به عنوان حداقل حقوق بشر مورد اجماع هستند که بنا بر گزارش ۱۱ کمیته اجرایی حقوق بشر، این حقوق تجلی اصول عمومی حقوق هستند که توسط جامعه بین‌المللی شناسایی شده‌اند: ۱. حق زندگی، ۲. ممانعت از اعمال شکنجه، ۳. ممانعت از عطف به‌ماسبق کردن حقوق جزایی و کیفری، ۴. ممانعت از برده‌داری) (ارفعی و دیگران، ۱۳۷۲: ۱۸۰-۱۷۹) و یا کاهش آن^۲ است. این نوع مداخله، مانند سایر انواع آن در روابط و حقوق بین‌الملل، موضوع اختلاف است چراکه بعضاً تهدیدی علیه اصل بنیادین و ستفالیایی حاکمیت، به عنوان بنیان نهادین نظم بین‌المللی، و منتج به مداخله تلقی می‌شود.^۳

نخستین بیان موثق اصل مداخله بشردوستانه را می‌توان در نوشته‌های گروسیوس یافت. وی حق مداخله را برای جلوگیری از بدرفتاری دولت با اتباع خودش مفروض قرار می‌داد. به نظر او، این حق ریشه در نظریه‌های کلاسیک جنگ عادلانه دارد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۳۵۳). قانونی‌بودن مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل عرفی بر این فرض استوار بود که دولت‌ها موظف بودند در روابط با اتباع خود و اتباع سایر دولت‌ها، حداقلی از حقوق را مراعات کنند. در دوران مدرن، به نظر می‌رسد که جامعه بین‌المللی، به‌رغم وجود سابقه مداخلات بشردوستانه، تمایلی به پیشبرد حقوق بشر از طریق اقدامات اجرایی ندارد. این نوع نگرش تنها به دلیل وجود پیش‌فرض‌هایی در نظام بین‌الملل به نفع نظم نیست، بلکه از یک هراس ناشی می‌شود که به‌طور خاص دولت‌های در حال توسعه و یا قدرت‌های متوسط آن را مدنظر دارند و آن عبارت است از مبدل شدن حقوق بشر به دست‌مایه‌ای برای مداخله گسترده و غیرقابل مهار قدرت‌های بزرگ. این موضوع در دوره پس از جنگ سرد، هم در حوزه نظری و هم در رویه عملی

1. Humanitarian Intervention

۲. باید توجه داشت که در غالب تعاریفی که از مداخله بشردوستانه ارائه شده است، به نقض عمده، وسیع یا مداوم حقوق اولیه یا اساسی بشر اشاره گردیده است.
۳. به نظر می‌رسد که به سمت تفسیر ملایم‌تری از حاکمیت حرکت شده است که اهمیت استدلال‌های مربوط به حقوق بشر را در توجیه مداخله می‌پذیرد.

دولت‌ها احیا شده و در دستور کار بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ اگرچه "هیچ‌یک از این مداخلات از نظر عملیاتی موفقیت‌آمیز نبودند" (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۳۵۴).

بی‌تردید منزلت ممتازی که "حاکمیت" در حقوق بین‌الملل داشته است مورد حمله قرار گرفته و همان‌گونه که موارد مداخله با مجوز سازمان ملل (یونان، لبنان، بالکان، مقدونیه، افغانستان و عراق) نشان می‌دهند، تلاش قدرت‌های غربی بر این است که نوعی حق مداخله براساس ملاحظات بشردوستانه شکل بگیرد که اگرچه مشروط و مقید است اما رو به تکامل بوده و به آن عمل گردد. استدلال حامیان مداخله بشردوستانه در چارچوب منشور ملل متحد این است که کاربرد زور برای مقاصدی همچون مجازات نقض فاحش حقوق بین‌الملل، نه تنها علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هیچ کشوری نبوده و با منویات ملل متحد در مغایرت نیست، که تا حدی با قواعد آمرانه منشور انطباق دارد. در حقیقت این استدلال مبنی بر استنباط خاص از ماده ۲ بند ۴ منشور^۱ است زیرا نص بند مزبور شامل مداخله انسان‌دوستانه نمی‌شود؛ البته برای مشروعیت آن نیاز به دلیل اثبات‌کننده این حق وجود دارد. مخالفین مداخلات بشردوستانه معتقدند اولاً بند ۴ از ماده ۲ منشور ملل متحد، واضح یک تحریم عام نسبت به توسل به زور است و نباید آن را به صورت خاص تعریف نمود، ثانیاً فکر توسل به زور در سرزمین دولتی دیگر، بنابر مقاصد بشردوستانه، خود دربردارنده تناقض آشکاری است: در اغلب موارد، مداخله نظامی گسترده در مناطق مسکونی که خطر جانی برای مردم غیرنظامی دارد انجام می‌پذیرد، ثالثاً از بررسی عملکرد دولت‌ها می‌توان دریافت که هر گاه ضرورتی بشردوستانه وجود داشته باشد ولی تهدید یا سودی برای منافع دولت‌ها موجود نباشد، علاقه بسیار ناچیزی برای مداخله ابراز می‌گردد.

مداخله نظامی برای حفظ جان و مال و اتباع داخلی در کشور دیگر

این اصل را که عمدتاً کشورهای قدرتمند طرفدار آن هستند می‌توان این‌گونه بیان کرد: "هر گاه اتباع یک کشور در کشور دیگری در معرض خطر قرار گیرند به گونه‌ای که منافع حیاتی کشور متبوع آن‌ها متزلزل شود یا این که جان تعداد زیادی از اتباع در معرض خطر قرار گیرد، به شرط رعایت اصل تناسب، کشور متبوع می‌تواند برای نجات جان و اموال اتباع خود در کشور محل سکونت آن‌ها، به زور متوسل شده و اقدام به

۱. کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد خودداری خواهند نمود.

مداخله نظامی نماید" (حیدری، ۱۳۷۶: ۸۳-۸۰). دولت ایالات متحده آمریکا در ۱۹۸۳، حمایت از جان اتباع خود در گرانادا را برای دخالت نظامی در آن کشور کافی دانسته و آن را مغایر با مواد منشور سازمان ملل تلقی نکرد؛ تهدید به حمله به خاک ایران توسط دولت انگلیس در جریان ملی‌کردن صنعت نفت ایران (۱۹۵۱)، عملیات ناموفق آمریکایی‌ها برای نجات جان گروگان‌ها در ایران (۱۹۸۰)، همه با ادعای حمایت و دفاع از جان اتباع صورت گرفته است. برخی از حقوق‌دانان درباره شرایط و حدود مداخله مشروع برای حفظ جان اتباع متذکر شده‌اند که دخالت مسلحانه برای نجات جان اتباع در صورتی می‌تواند مجاز باشد که احتراز از آن، منافع حیاتی کشور را به شدت متزلزل سازد و یا این که تعداد زیادی از اتباع کشور را در معرض خطر جدی قرار دهد. بدیهی است که عملیات نظامی وسیع، هرگز نمی‌تواند تحت عنوان دفاع از اتباع مطرح گردد چرا که عملاً شرط تناسب را نقض خواهد کرد. البته باید اذعان کرد که روشن‌نبودن مفاهیمی مانند منافع حیاتی و خطر جدی، عرصه را برای مدافعان این نوع دخالت و توسل به زور باز گذاشته است. آن‌ها همچنین معتقدند که از آنجاکه آحاد ملت جزو جدایی‌ناپذیر یک دولت محسوب می‌شوند، می‌توان دفاع ملحوظ در ماده ۵۱ را به حمایت از جان و مال اتباع ساکن و یا حاضر در کشورهای دیگر نیز گسترش داد.

مداخله نظامی برای کمک به سرکوب شورشیان در کشور دیگر

یک دولت می‌تواند از دولت یا دولت‌های دیگر درخواست کند که نیروهای نظامی را برای کمک به دولت آن کشور در سرکوب یک شورش داخلی اعزام کند؛ این دخالت چون با رضایت دولت سرزمینی صورت می‌گیرد، از شمول بند ۴ ماده ۲ منشور خارج بوده و نقض حقوق بین‌الملل به‌شمار نمی‌آید. مبنای این اصل آن است که به موجب حقوق عرفی، کمک به حکومت مشروع، با درخواست علنی و رسمی خودش، مجاز است. باید توجه داشت که در شرایط و حدود این اصل در عمل، اتفاق نظر وجود ندارد: الف) حکومت تا زمانی که به‌طور قطعی ساقط نشده است، می‌تواند از نیروهای خارجی درخواست کمک کند اما در هنگام جنگ داخلی، تشخیص دقیق و بررسی تحقق این شرایط بسیار مشکل است؛ ب) برخی معتقدند، چنانچه درخواست برای هدفی غیرقانونی (مانند کشتار جمعی) صورت نگرفته باشد و نیز شورش داخلی هنوز به جنگ داخلی^۱ که مورد شناسایی حقوق بین‌الملل است نینجامیده باشد، کمک مشروع است. تاکنون

۱. در حالت جنگ داخلی، مقام ذی‌صلاحی برای درخواست نیروی کمکی وجود ندارد فلذا بنابر اصل لزوم عدم مداخله، نمی‌توان اقدام به اعزام نیروی نظامی کمکی برای هر یک از طرفین درگیر کرد.

موارد متعددی تحت این عنوان انجام شده است: مداخله شوروی در مجارستان (۱۹۵۶)، چکسلواکی (۱۹۶۸) و افغانستان (۱۹۷۹)؛ مداخله آمریکا در لبنان (۱۹۵۸)، دومینیک (۱۹۵۶)، گرانادا (۱۹۸۳) و ویتنام (۱۹۶۰)؛ مداخله انگلیس در اردن (۱۹۵۸).

مداخله نظامی برای کمک به نهضت‌های استقلال طلب

ظهور گروه‌های متشکلی که به نام یک ملت علیه قدرت‌های استعماری مبارزه می‌کنند، یکی از خصوصیات بارز دوران بعد از جنگ جهانی دوم است که منویات خود را در قالب مبارزه علیه استعمار، مبارزه علیه رژیم‌های نژادپرست و علیه سلطه بیگانگان مطرح نمودند. تسلط بر قسمتی از خاک، صفت مشخصه مشترک بعضی از نهضت‌های رهایی‌بخش ملی محسوب می‌شود، حال آن که برخی از آن‌ها نیز در یک کشور دوست سکنی گزیده و مبارزات خود را از آنجا رهبری می‌کنند؛ بنابراین تسلط بر قسمتی از سرزمین، صفت مشخصه مشترک بین همه نهضت‌های رهایی‌بخش نبوده و مشروعیت بین‌المللی آن‌ها بیشتر بر پایه اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود استوار است.

بر پایه اهداف نهضت‌های آزادی‌بخش، برای آن‌ها شرایطی به منظور شخصیت‌بخشی بین‌المللی قائل شده‌اند: گروه‌هایی منسجم و متشکل که از گروهی از افراد بشر که به جهت قومی، مذهبی، فرهنگی و تاریخی به هم پیوسته‌اند و به دنبال مبارزه برای رهایی از یک حاکمیت استعماری، یک رژیم نژادپرست و یا از یک اشغال و سلطه خارجی هستند (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۲۴-۱۲۰). ولی آیا ملت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش در راه کسب استقلال می‌توانند متوسل به زور شوند؟ آیا در این راه سایر دولت‌ها می‌توانند به آنان کمک نظامی کنند؟ آیا دولت‌های استعمارگر می‌توانند برای سرکوب چنین جنبش‌هایی متوسل به زور شوند؟ با توجه به نص ماده ۷ قطعنامه تعریف تجاوز (۱۹۷۴)^۱، "بدون شک، یک دولت استعمارگر، [نژادپرست یا اشغال‌گر] نمی‌تواند از زور برای سرکوب مردم مستعمره که برای استقلال خود مبارزه می‌کنند استفاده کند" (مقتدر، ۱۳۷۲: ۱۳۹).

۱. به حق ملت‌ها، به‌ویژه ملت‌های زیرسلطه رژیم‌های استعماری و نژادپرست یا دیگر شکل‌های تسلط بیگانه که به زور از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال ناشی از منشور محروم شده‌اند و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان ملت‌ها طبق منشور ملل متحد به آن اشاره کرده است، و نیز به حق این ملت‌ها برای مبارزه در راه رسیدن به آن هدف‌ها و درخواست و دریافت پشتیبانی طبق اصول منشور ملل متحد مطابق با اعلامیه بالا، هیچ نکته‌ای در این تعریف، به ویژه ماده ۳، نباید لطمه‌ای وارد آورد.

به نظر می‌رسد که مشروعیت مداخله نظامی مستقیم یا غیرمستقیم دولت‌ها به نفع نهضت‌های آزادی‌بخش ملی سایر سرزمین‌ها، مبتنی باشد بر اینکه ما استنباط‌مان از بند ۴ ماده ۲ منشور، تحریم عام باشد یا تحریم خاص. اگر قائل به تحریم عام باشیم، تنها استثنای آن ماده ۵۱، یعنی دفاع از خود است که در مورد دولت‌ها ذکر شده؛ بنابراین تنها راه مشروعیت عمل مزبور آن است که موضوع دفاع از خود را به ملت‌ها نیز تعمیم دهیم تا مداخله نظامی سایر دولت‌ها به نفع نهضت‌های استقلال‌طلب، تحت عنوان دفاع مشروع دسته‌جمعی قابل طرح باشد که البته در مغایرت با ماده ۶ قطعنامه تعریف تجاوز قرار خواهد گرفت؛ اما اگر به سراغ برداشت تحریم خاص از توسل به زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور برویم، از آنجا که کمک نظامی سایر دولت‌ها به نهضت‌های استقلال‌طلب، مشمول تحریم توسل به زور دولت‌ها بر علیه حاکمیت ارضی و استقلال سیاسی دولت دیگری نیست، کمک سایر دولت‌ها به هر نحوی مشروع و قانونی خواهد بود که البته به عنوان استثنائی بر اصل عدم مداخله قابلیت بذل توجه ویژه دارد.

اقدام تلافی‌جویانه^۱

شکلی از مقابله به مثل، با شدت کمتر از جنگ، که در آن دولت‌ها برای مجازات یک متخلف یا به‌منظور جبران خسارات برخی از اقدامات زیان‌آور بدان مبادرت می‌ورزند. ترس از اقدام تلافی‌جویانه، یک ضمانت اجرای مهم زیربنای کارآمدی هنجارهای رفتاری بین‌المللی است. اقدام تلافی‌جویانه شامل هر اقدامی است که عملاً منتج به جنگ نشود از جمله تحریم‌ها، مصادره اموال یا دارایی، محاصره‌های صلح‌آمیز یا اعمالی از این دست. همچنین، اقدامات تلافی‌جویانه می‌تواند در زمان جنگ برای واداشتن دشمن به رعایت حقوق جنگ مورد استفاده قرار گیرد. گرچه این اقدامات آشکارا تهاجمی نیستند اما اغلب از سوی دولت‌های هدف به عنوان یک هشدار جدی تلقی می‌شوند.

اقداماتی از این دست، همانند دفاع از خود، بستگی به عمل قبلی توسل غیرقانونی به زور علیه دولتی دارد که اقدام به خودیاری می‌کند؛ اما تفاوت این دو در این است که دفاع از خود برای حمایت از حقوق لازم و حیاتی و به عبارت دیگر، آن حقوقی که الزاماً به امنیت دولت‌ها مربوط می‌شوند، صورت می‌گیرد و هدف آن حفاظت یا بازگرداندن وضع موجود قانونی است، در حالی که اقدام تلافی‌جویانه با هدف علاج و جبران تجاوز صورت می‌گیرد. علاوه بر این، اقدام تلافی‌جویانه به نوعی با هدف تنبیهی

و بازدارندگی سروکار دارد، حال آن که در دفاع از خود، تمایلی جهت ممانعت از جرم آتی یا تنبیه متجاوز کنونی وجود ندارد بلکه تمام توجهات معطوف به توقف آن است. اصل مداخله زورمندانه تلافی‌جویانه را می‌توان بدین صورت خلاصه کرد: هرگاه دولتی نسبت به دولت دیگری جرمی بین‌المللی مرتکب شود، دولت دوم برای تنبیه، سرکوب و جلوگیری از تکرار یا ادامه آن می‌تواند برای تلافی به مداخله نظامی دست بزند که باید متناسب با جرم طرف مقابل باشد. این اصل مورد قبول تعداد انگشت‌شماری از کشورها (ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، پرتغال و رژیم غاصب صهیونیستی) و حقوق‌دانان است؛ همچنین، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، توسل به اعمال تلافی‌جویانه را محکوم کرده است؛ به عنوان مثال، در قطعنامه ۱۸۸۸ (۱۹۶۴) چنین آمده است: "اعمال تلافی‌جویانه به عنوان امری ناسازگار و متناقض با هدف‌ها و اصول سازمان ملل متحد محکوم است." همچنین، در بیانیه اصول حقوق بین‌الملل مرتبط با روابط دوستانه می‌گوید: "دولت‌ها وظیفه دارند از دخالت نظامی، اعمال سرنگونی، اشغال نظامی یا هر عمل نظامی، مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها و اعمال تلافی‌جویانه‌ای که در آن توسل به زور صورت می‌گیرد خودداری کنند."

نتیجه‌گیری

با بررسی روابط بین‌المللی دولت اسلامی مطلوب، به نظر می‌رسد که ابتدای آن بر برقراری صلح و همزیستی قرار گرفته است؛ اما نه صلحی منفعل بلکه صلحی عزت‌مدار براساس اصولی اساسی همچون عدالت، پایبندی به تعهدات، حمایت از مستضعفان، حفظ عزت و مصلحت و... در روابط بین‌المللی مدرن منتج از برقراری مراودات میان دولت-ملت‌ها در قالب نظام سیاسی شکل‌یافته از واحدهای محصول توافقات ناشی از قرارداد قدرت‌های قرون وسطایی اروپایی در وستفاليا (۱۶۴۸)، صلح آنچنان تعریف شده که می‌توان آن را مقدمه‌ای موضوعه برای انحصار قدرت در خدمت آن‌ها و دستمایه‌ای برای دستیابی به موازنه‌ای از قدرت دانست که دلیلی جز تثبیت محدوده اعمال نفوذ هر یک و امتناع از تقابلات ناشی از مداخله در حوزه منافع سایرین نداشت. اگرچه ادعای قداست مفهومی به نام صلح در ادبیات حاکم بر اذهان بین‌المللی شکل یافته از عواقب و نتایج جنگ‌های جهانی، به شکل ستون مرکزی ساختمان دهکده جهانی رخ می‌نماید اما تاریخ پانصدساله نظام کنونی بین‌المللی پس از انعقاد پیمان وستفالی واقعیت دیگری را در عمل به ما می‌شناساند؛ آن چنان که کلیه مشاجرات و مخاصمات و مداخلاتی را که بر ذهنیت تاریخی بشر اثری موحد بر جای گذاشته، لاجرم می‌نمایند. با این وجود

و در حالی که همواره زورمدارانی بوده‌اند که راه ظلمانی خویش را از میان غفلت‌های ناشی از ضعف و محدودیت عقلانیت بشری یافته و حرمت انسانیت را لگدمال کرده‌اند، تلاش‌هایی برای اعمال محدودیت و ممنوعیت برای آن‌ها صورت پذیرفته که اگرچه شرط کافی برای حصول به رؤیای زندگی سعادت‌مندانه نیست، اما شرط لازم آن است.

منابع

۱. ارفعی، عالیه و دیگران (۱۳۷۲)، **حقوق بشر از دیدگاه مجامع بین‌المللی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. ایوانز، گراهام و جفری نونام (۱۳۸۱)، **فرهنگ روابط بین‌الملل**، ترجمه: حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان.
۳. حیدری، حمید (۱۳۷۶)، **توسل به زور در روابط بین‌الملل از دیدگاه حقوق بین‌الملل عمومی و فقه شیعه**، تهران: انتشارات اطلاعات.
۴. دوئرتی و فالتزگراف (۱۳۸۸)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، تهران: قومس، چاپ پنجم.
۵. حسین صفائی، "مداخله در امور کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین‌الملل"، **مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: شماره نهم، (پاییز و زمستان ۱۳۶۷).
۶. ضیائی‌بیگدلی، محمدرضا "مشروعیت جنگ و توسل به زور از دیدگاه حقوق بین‌الملل"، **مجله سیاست خارجی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال پنجم، (تابستان ۱۳۷۰).
۷. ضیائی‌بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۰)، **حقوق جنگ (حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه)**، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۸. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۶)، **فقه سیاسی**، ج ۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۸)، **مقدمه علم حقوق**، چاپ دهم، تهران: انتشارات مؤلف.
۱۰. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۰)، **حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد**، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
۱۱. مسائلی، محمود و عالیه ارفعی (۱۳۷۱)، **جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۲. مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۲)، **حقوق بین‌الملل عمومی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۱۳. هالستی، کی.جی. (۱۳۷۳)، **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، ترجمه: بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

14. **The International Relations Dictionary**, Fourth Edition, U.S.A, 1988.

